

بیداری در آموزه‌های دینی و اشعار فارسی

دکتر ذبیح مطهری خواه¹

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تویسرکان

چکیده

یقظه که همان بیداری از خواب غفلت است، اولین منزل سیر و سلوک و اساس حرکت عرفانی است. از این رو با تأمل در آموزه‌های قرآن، روایات و اشعار مولانا و حافظ در می‌یابیم که یکی از اهداف شریعت و طریقت مبتنی بر شریعت، بیداری انسان و بیرون آوردن او از گرداب سستی و برافروختن چراغ هدایت در دل اوست.

واژه‌های کلیدی: سیر و سلوک، منازل عرفانی، یقظه، درجات یقظه.

1- مقدمه

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
این مهر بر که افکنم این دل کجا برم
«حافظ/ غزل 326»

ستایش شایسته مقام کبریایی است که یگانه، بی‌همتا، دانا، بینا و شنواست، پروردگاری که انبیا را برای دعوت مردم به فطرت و کمالات انسانی و عمل به آنچه عقل و فطرت می‌پسند فرستاده و دل اولیا را به نور حکمت منور ساخت و عارفان را به سوی حق هدایت و از دو بینی نجات داد و موحدان را از کثرت به وحدت آورد و خرد سالکان را به نور علمش روشن نمود تا عبادت و سیر و سلوک آغاز شود، زیرا رسول اکرم (ص) به ابوذر فرمودند: به‌راستی که آغاز عبادت و پرستش حضرت حق، شناخت اوست. (مجلسی، 1360، ج 77: 74)

اما باید بدانیم غرض اصلی از خلقت و بعثت انبیا و دعوت بشر برای عمل به احکام و اخلاقیات، ظاهری نیست بلکه هدف آن است که انسان با راهنمایی انبیا و مدد جستن از قوه عاقله، منازل عرفانی را بی‌ماید و به قرب حق نایل شود؛ لذا امیر المومنین (ع) در قسمتی از دعایی که به نوف تعلیم داده‌اند می‌فرماید: معبودا به راستی هر کسی که علاقه و آرزو شدید به یاد تو او را سرگرم نساخته و سفر به قرب و نزدیکی تو او را به کنار نکشد زندگی‌اش مرگ و مردنش حسرت و افسوس برای او خواهد بود. (همان، ج 94: 95)

کسانی که دعوت حق را پذیرفتند دو گروهند:

الف: اشخاصی به‌خاطر جهل به حقایق تنها به ظاهر شریعت اکتفا کردند و با عرفان و سیر و سلوک دشمنی ورزیدند زیرا به گفته امیرمومنان (ع)، مردم دشمن چیزهائی هستند که بدان آگاه نیستند. (محدث، 1373: 52) و همچنین ایشان فرموده‌اند: جاهل و نادان از آنچه حکیم و فرزانه به آن انس دارد وحشت و هراس دارد (همان، 53) و در جای دیگر فرموده‌اند: هرگز با حقایقی که بدان آگاهی ندارید دشمنی نورزید زیرا بیشتر دانش در اموری است که شما نمی‌شناسید. (همان، 55)

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
«دیوان حافظ/ غزل 180»

یعنی همه هفتاد و دو فرقه باطل از هفتاد و سه فرقه را به خاطر اختلافات و نزاع‌هایی که دارند معذور بدار زیرا آنها به علت اینکه حقیقت را ندیدند به افسانه سرائی و جنگ و نزاع پرداختند.

ب: افرادی که با گام نهادن در مسیر حق و پیمودن منازل سیر و سلوک دعوت واقعی را اجابت کردند و به حیات معنوی واصل شدند؛ به عبارت دیگر بعد از معرفت، دعوت قرآن را که فرموده است: یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم (انفال/24) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که خدا و رسول شما را برای آنچه که مایه حیات و زندگی شماست دعوت نمودند استجابت کنید) اجابت کردند و به حیات حقیقی رسیدند. در این مقاله با استفاده از آیات و روایات و اشعار حافظ و مولانا به شرح یقظه که اساس سیر و سلوک است پرداخته‌ایم امید آنکه با دیده بصیرت به دستورات وحی و اشعار حافظ و مولانا نظر کنیم و با استمداد از آنها به توحید نایل آییم و تمامی بت‌ها را رها کنیم و دل بر او نهیم که اگر از او دل برکنیم و از او مهر برداریم، دل بر که نهیم و مهر بر که افکنیم.

2- پیشینه تحقیق

یقظه و بیداری از جمله مفاهیم خاص دینی و عرفانی است که در قرآن و روایات، خصوصاً نهج البلاغه به آن اشاره شده است و عرفا نیز توجه خاصی به آن نموده‌اند؛ از جمله خواجه عبدالله انصاری در آثار مختلف خود بالاخص در کتاب *منازل السائرین* آن را منزل اول سیر و سلوک و در *صد میدان*، آن را وادی دوازدهم شمرده است. همچنین نجم الدین رازی در *مرصاد العباد* و *هجویری* در *کشف المحجوب* و *قشیری* در *رساله قشیری* آن را لازمه رسیدن به مقام توبه می‌دانند و مولوی در *مثنوی معنوی* آن را عامل از بین رفتن غفلت و موجب بصیرت می‌داند: «یقظه آمد نوم حیوانی نماند انعکاس حس خود از لوح خواند»

در عصر حاضر نیز کتاب‌های زیادی درباره یقظه نوشته شده است که از جمله آنها کتاب *اخلاق نوشته محمد شاه آبادی* و کتاب *طریق عملی تزکیه نوشته محمد شجاعی* و کتاب *چهل حدیث نوشته امام خمینی* و کتاب *تفسیر موضوعی قرآن نوشته استاد جوادی آملی*

92 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

که به اهمیت یقظه و آثار آن پرداخته‌اند، اما در هیچ یک از این‌ها به اهمیت بیداری در آموزه‌های دینی و اشعار پارسی پرداخته نشده است. از این رو در این مقاله بیشتر به این مهم پرداخته شده است.

3- یقظه (بیداری)

3-1- تعریف یقظه

یقظه در لغت به معنای به‌خود آمدن، توجه و بیداری در مقابل خواب و مرگ است. اما برای یقظه در اصطلاح تعاریف مختلفی ارائه شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

1- یقظه بیرون آمدن از عالم بی‌خبری است.

2- یقظه، روشنی دل یا نورپذیری دل است.

3- یقظه تپش دل برای وصول به حق است که همین تپش نخستین جلوه حیات حقیقی و زندگی معنوی است.

4- یقظه برخاستن و قیام برای خدا و قدم نهادن در راه معشوق است.

5- یقظه بیداری از خواب غفلت و رهایی از گرداب تنبلی و سستی و برخاستن از ورطه بی‌خبری است. (سجادی، 1361: 64)

6- یقظه بیدار شدن و به‌خود آمدن از واماندگی و توجه به کردار گذشته و جهت‌گیری صحیح در آینده است.

7- یقظه لمعان و تابش نور روح بر تمام اجزای بدن اعم از ظاهر و باطن است.

توضیح اینکه تعلق روح به بدن بر سه قسم است: الف- نور روح بر جمیع اجزای بدن اعم از ظاهر و باطن بتابد این حالت را یقظه گویند. ب- نور روح تنها بر باطن بتابد اما ارتباط آن با ظاهر جسم قطع شود این حالت را نوم نامند. ج- ارتباط روح به‌طور کلی با جسم قطع شود این حالت را مرگ نامند.

3-2- اهمیت یقظه

یقظه اولین منزل برای سیر به سوی حق است، زیرا کسی که قصد سفر دارد باید آماده شود و برای آماده شدن باید به پا خیزد و برای برخاستن باید بیدار شود چون انسان

خوابیده نه می‌ایستد و نه می‌رود، از این رو اگر زلزله‌ای بیاید خانه بر سر او می‌ریزد و اگر سیلی بیاید جسدش روی آب هویدا می‌شود. این انسان بیدار است که خطر را احساس می‌کند و از آن می‌رهد.

پس یقظه اساس سیر و سلوک است، به عبارت دیگر بیداری و به‌خود آمدن است که بنیان اوهام و خیال و فریب‌ها را در هم می‌ریزد و به دنبال آن سالک راه را پیدا می‌کند و به حرکت در می‌آورد.

قشیری می‌گوید: توبه را سبب‌ها و ترتیب‌هاست، اول از آن بیداری دل از خواب غفلت است و دیدن آنچه بر او می‌رود از حال بد (قشیری، 1385:138).

هجویری می‌گوید: توبه بیداری دل از خواب غفلت و دیدن عیب حالی است (هجویری، 1378:431).

عطار می‌گوید: نقل است که فضیل در ابتدا عاشق زنی بود و هرچه از راهزنی به‌دست می‌آورد برای او می‌آورد و گاهی دیوانه وار از دیوار (خانه آن زن) بالا می‌رفت و در هوس عشق او می‌گریست که یک شب کاروانی از کنار خانه آن زن می‌گذشت در میان آن کاروان یکی قرآن می‌خواند به این آیه رسید که آیا وقت آن نیامده که دل خفته شما بیدار شود؟ (حدید / 16) این آیه تیری بر جان فضیل بود چنان که فضیل گفت ای فضیل تا کی راهزنی؟ وقت آن آمده که ما نیز راه تو بزیم. فضیل از دیوار فرو افتاد و گفت گاه گاه آمد از وقت نیز برگذشت. (عطار نیشابوری، 1379:90)

بیداری جذبه حق است

این بیداری که اساس همه خوبی‌هاست، عنایتی از سوی حضرت حق است که متوجه قلوب مستعد می‌شود، یعنی این بیداری در اصل از حضرت حق می‌باشد، لذا امیر مومنان (ع) در دعای صباح می‌فرماید: پروردگارا اگر در ابتدا از تو رحمت و عنایتی که توفیق از جانب تو را در بردارد به سراغ من نیاید کیست که مرا در طریق واضح و روشن به سوی تو بیاورد.

بنابراین هر عنایت و هر حالی در حقیقت از توجه، جذب و نظر معشوق است

94 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

گفت: آن الله تو لبیک ماست و آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست
 حیلها و چاره جوییهای تو جذب ما بود و گشاد آن پای تو
 ترس و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یارب تو لبیکهاست

(مولوی، 1384: 195/3)

حضرت خضر (ع) از قول حضرت حق گفت: آن الله گفتن تو همان لبیک ماست و آن درد و سوز و نیازت پیکی از ما به سوی توست، این همه چاره جویی و تدبیر و تلاش در راه وصال ما، جملگی از جذب و کشش ما بود و این عنایت ما است که در سلوک به سوی ما را گشود، ترس و عشق تو به منزله کمندی است که الطاف ما را صید می کند، (آگاه باش) در زیر هر یارب گفتن تو بسی لبیک ما نهفته است.

قلب باید جذبه را در رباید.

نور یقظه و عنایت حق متوجه همه می شود اما این قلوب است که باید این جذبه را در رباید و مانعی با اعمال و حالات خود در جذب این نور ایجاد نکنند.

گفت پیغمبر که نفحاتهای حق اندر این ایام می آرد سبق
 گوش هوش دارید این اوقات را در ربایید این چنین نفحات را
 نفحه آمد مر شما را دید و رفت هر که را می خواست جان بخشید و رفت
 نفحه دیگر رسید آگاه باش تا از این هم وانمانی خواجه تاش

(مولوی، 1384، 1951/۸)

پیامبر (ص) فرمود: نفحهها و نسیمهای رحمت حق در این ایام بیشتر شده و پی در پی در تمام اوقات و در همه ساعت‌های شبانه روز نفحات الهی می رسد و بر نفحهها و نسیمهای دیگر سبقت می گیرد، ای کسانی که طالب نسیمهای حق هستید در این اوقات که نسیمهای الهی می وزد با گوش هوش این نسیمها را در ربائید. در هر زمانی نفحه‌ای بر شما وارد می شود و شما را می بندد و می رود و به هر که بخواهد جان می بخشد و می رود، نسیم دیگری در راه است، ای بنده خدا آگاه باش و به هوش باش که این نسیم را دریابی. بشر حافی از کسانی است که مشمول جذبه و عنایت قرار گرفت و قلب او جذبه را ربود.

گفته‌اند: او در زمان ابوالحسن موسی بن جعفر(ع) در بغداد می‌زیسته است. در ابتدا انسانی غوطه ور در دنیا و غرق در اوهام و اهل عیش و فسق و فجور بود. در یکی از روزها که با مأنوسان خود در منزل خویش مجلس عشرت برگزار نموده بود و صدای ساز و آواز از آنجا شنیده می‌شد، گذر حضرت موسی بن جعفر(ع) به منزل وی افتاد در همان حال کنیزی از داخل منزل بیرون آمد تا خاکروبه خانه را بیرون بریزد، امام(ع) از او سوال کرد: صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ کنیز گفت: آزاد است. امام فرمود: راست می‌گویی، زیرا اگر بنده بود از مولای خود می‌ترسید، این گفتگو مدتی طول کشید و موجب شد که کنیز با تأخیر برگردد، بشر پرسید: چرا تأخیر کردی؟ او جریان را بیان کرد. نقل سخنان امام چنان تحولی در وجود بشر به‌وجود آورد که از همان مجلس گناه برخاست و با پای برهنه بیرون دوید و به محضر حضرت شتافت، وقتی امام را مشاهده کرد گریه کرد و شرمند شد و عذر خواهی کرد. از همین لحظه به‌خود آمد و از خواب غفلت بیدار شد

بشر حافی را مبشر شد ادب سر نهاد اندر بیابان طلب

عطار می‌گوید: بشر بعد از آن طریق زهد پیش گرفت و از شدت غلبه مشاهده حق تعالی هرگز کفش در پای نکرد و به آن دلیل او را حافی گفتند. به او گفتند: چرا کفش در پای نکردی؟ گفت آن روز که آشتی کردم پای برهنه بودم باز شرم دارم که کفش در پای کنم و نیز حق تعالی می‌گوید زمین را بساط شما گردانیدم بر بساط پادشاهان با کفش رفتن ادب نبود. (عطار نیشابوری، 1379: 120)

3-3- دو نوع بیداری از دیدگاه حافظ

عرفا بر این باورند که بعد از اسلام و ایمان باید نیازی در دل حاصل شود و آتش شوق در درون پدید آید، به عبارت دیگر سالک باید بعد از ورود به زمرة مؤمنین و به دست آوردن مبانی عقیدتی، و عمل به مقتضای آنها، به نوع خاصی به‌خود آید و از غفلت خاصی که دامنگیر او شده بیدار شود و متنّبه گردد. این بیداری و به‌خود آمدن، بنیان و اساس آنچه را که در گذشته بوده است در هم می‌ریزد و موجودیت قبلی انسان را تهدید می‌نماید. حافظ می‌گوید:

96 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی « ادب و عرفان »

آتش آن نیست که از شعله آن خندد شمع آتش آن است که در خرمن پروانه زدند
(دیوان حافظ / غزل 180)

یعنی با عنایت خاص الهی در دل سالک نوری پدید می‌آید و آتشی ایجاد می‌شود که او را بیدار کند. البته این نور و آتش مانند آتش ظاهری و آتشی که با آن شمع روشن می‌شود و با نسیمی خاموش می‌گردد نمی‌باشد، این آتش، آتش درون است یعنی آتشی که خاموش نمی‌شود، مانند آتشی که به خرمن وجود پروانه زدند، به عبارت دیگر آتشی که جسم شمع را می‌سوزاند آتش نیست چون شمع با لرزش فتیله خود گویا به او می‌خندد، آتش آن است که در دل پروانه ایجاد شده و هرگز خاموش نمی‌شود و موجب می‌شود خود را به شعله شمع زند و هستی خود را بسوزاند و فانی در معشوق شود.
بیداری از غفلت هم بر دو قسم است.

الف: بیداری که با تذکر، سخنرانی و وعظ به وجود می‌آید، این بیداری مانند آتش شمع است که با یک حمله هوای نفس خاموش می‌شود و با دیدن یک صحنه شهوت آمیز سرد می‌گردد و با تطمیع و تهدید افول می‌کند و به حالت غفلت باز می‌گردد.

ب: بیداری که با توجه و عنایت حضرت حق پدید می‌آید و نور یقظه را بر دل سالک می‌تاباند و سالک را به سیر وادار می‌کند و او را از لباس عادت خارج می‌سازد و در سلک حق جویان در می‌آورد. این بیداری با هوا خاموش نمی‌شود، با تطمیع و تهدید از بین نمی‌رود، زیرا سالک با این نور از حقایق دیگری آگاه می‌شود و حیات دیگری را می‌طلبد.

3-4- بزرگ‌ترین غفلت

بزرگ‌ترین غفلت آن است که انسان سخن دل خود را نشنود و فریاد آن را نفهمد و گمان کند که دل با امور فانی آرامش پیدا می‌کند، اما با پایان یافتن فرصت و برچیده شدن بساط زندگی دنیوی در می‌یابد که در خواب بوده و خسران و عذاب دردناکی نصیب خود نموده است. به همین دلیل پیامبر (ص) می‌فرماید: الناس نیام اذا ماتوا انتبهو (مجلسی، 1360 ج 5 : 1340) مردم در خوابند و دل را به امور فانی مشغول داشته‌اند زمانی که

می‌میرند بیدار می‌شوند و در می‌یابند که در اثر این غفلت دچار خسران و عذاب فوق تصور شده‌اند و اگر هوشیار می‌شدند دنیا برای آن‌ها پست می‌شد.

غالب آید پست گردد این جهان	هوشیاری ز آن جهان است و چو آن
هوشیاری آب وین عالم، وسخ	هوشیاری آفتاب و حرص، یخ
تا نغرد در جهان حرص و حسد	ز آن جهان اندک ترشح می‌رسد
نی هنر ماند در این عالم نه عیب	گر ترشح بیشتر گردد ز غیب

(مولوی، 2067/1:1384)

مولانا می‌فرماید: هوشیاری از عالم معنوی است. اگر هوشیاری بر غفلت چیره شود و آن را محو سازد این جهان پست می‌شود، هوشیاری مثل آفتاب و حرص مانند یخ است که آن را محو می‌سازد یا هوشیاری مثل آب و دنیا مثل چرک است که آن را از بین می‌برد، از آن جهان مقدار کمی از هوشیاری به عقل داده می‌شود تا مبادا حرص و حسد چیره شود و انسان را در بند کند. اگر انسان به هوشیاری بیشتری برسد، تمام تلاش و جنبش او از بین می‌رود و عیب و هنر هر کسی پوشیده می‌ماند. (زمانی، 1388 ج 1: 637)

3-5- یقظه در قرآن

با تدبیر در آیات قرآن روشن می‌شود که قرآن می‌خواهد انسان را بیدار کند و او را از گرداب سستی بیرون آورد، به عبارت دیگر آیات قرآن و خطاب‌ها و نداها ربوبی با انحاء مختلف می‌خواهند مؤمنین را بیدار کنند و به خود آورند.

چند آیه در زمینه یقظه:

آیه اول: یا ایها الذین آمنوا، آمنوا بالله و رسوله و الكتاب الذی نزل علی رسوله. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و رسول او و به کتابی که به رسول خویش نازل کرده است ایمان آورید (نساء / 136).

چنین خطابی از خدای متعال به صاحبان ایمان، بسیار تکان دهنده است، زیرا معنای خطاب این است که هنوز برای این مؤمنان انصراف از باطل و اقبال به سوی حق حاصل

98 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

نگشته، و غفلت عظیمی دامن گیر آن‌ها شده است، پس باید بیدار شوند و دگرگون گردند و انصراف از باطل برای آن‌ها حاصل شود.

به تعبیر محی الدین عربی: ای کسانی که ایمان تقلیدی آورده‌اید، ایمان حقیقی بیاورید و از باطل روی گردانید و به سوی حق روی آورید و غفلت را رها کنید. (عربی، 1: 291)

آیه دوم: و کاین من آیه ... و هم مشرکون؛ چه بسیار آیات و نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین که این مردم بر آن‌ها می‌گذرند ولی از آن‌ها روی می‌گردانند و به خود نمی‌آیند و اکثر مردم به خدا ایمان نمی‌آورند مگر در حالی که مشرک هستند. (یوسف/105)

در این آیه می‌فرماید: انسان‌ها آن‌چنان در خواب غفلت فرو رفته‌اند که بسیاری از آیات و نشانه‌ها را در آسمان‌ها و در زمین می‌بینند اما از این آیات آنچه را باید بفهمند، نمی‌فهمند؛ آنچه را باید ببینند، نمی‌بینند و به خود نمی‌آیند. و همچنین می‌فرماید: شما فکر می‌کنید ایمان آورده‌اید و موحد هستید اما در اشتباهید زیرا هنوز به حقیقت ایمان و توحید نرسیده‌اید و در عالم شرک می‌باشید پس به خود آیید و متنبه شوید و از گرداب بی‌خبری بیرون آئید.

به تعبیر محی الدین عربی: اکثر انسان‌ها به خاطر غفلت، ایمان علمی نیاوردند چون موجودی غیر خدا را نیز ثابت می‌کنند (غیر خدا را نیز موثر در وجود می‌دانند) پس مشرکند و هنوز به وادی توحید نرسیده‌اند. (عربی، 24)

آیه سوم: قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا... ثم تفکروا؛ ای محمد بگو: همانا من تنها یک پند به شما می‌دهم و آن این است که برای خدا (و رسیدن به مقام بندگی) با همدیگر یا به تنهایی بپا خیزید و در این امر فکر کنید. (سبأ / 46)

سه احتمال در قیام هست: الف- اجتماعی؛ یعنی با هم یا به تنهایی در برابر ظلم قیام کنید. ب- فکری؛ یعنی با هم یا به تنهایی فکر کنید و برخیزید، به عبارت دیگر در اصول اعتقادی اندیشه کنید و افکار را بیدار نمایید. ج- درونی؛ یعنی ای سالک، وضعیت موجود را رها کن تا به وضعیت مطلوب برسی، به عبارت دیگر از مرگ به سوی حیات بروید و از ظلمت به سمت نور حرکت کنید.

از این آیه اموری استفاده می‌شود:

1- انسان می‌تواند با شنیدن یک موعظه و رهنمود سازنده، بنیان خیالات و فریبها را در هم ریزد و آن موعظه این است که برای خدا برخیزید و از خواب غفلت بیدار شوید، چون غالب انسان‌ها در خواب غفلت فرو رفته‌اند و تا وقتی در خوابند نه می‌ایستند و نه می‌روند.

2- قرآن ریشه همه دگرگونی‌های اجتماعی، اخلاقی و سیاسی را بیداری و برخاستن از خواب غفلت می‌داند، زیرا مادامی که فکر ملتی در خواب است مورد هجوم دزدان دین و آزادی و استقلال قرار می‌گیرند اما هنگامی که بیدار شوند راه بر غارتگران بسته می‌شود.

3- انسان، هم باید به تنهایی اندیشه کند و هم از تفکر دیگران بهره گیرد زیرا استبداد در فکر و رأی، مایه تباهی است به همین دلیل همفکری مقدم بر تفکر فردی است.

4- لازم نیست موعظه و پند گوناگون باشد بلکه یک پند سازنده بهتر از هزار پند بی‌اثر است، لذا قرآن در دنباله آیه می‌فرماید: فکر کنید و اندیشه خود را به کار گیرید تا این پند شما را به سعادت برساند.

5- بیداری از خواب غفلت و به‌پاخاستن، انسان را راست قامت و مظهر آزادگی می‌کند.

زیر بارند درختان که تعلق دارند ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد

(دیوان حافظ / غزل 170)

بنابراین سالک با برپاخاستن مثل سرو که مظهر خرمی و راستی و آزادگی است، از قید غم و قید تعلق و کجی و ناراستی آزاد می‌گردد.

6- به‌پاخاستن اگر با دیگران امکان دارد، باید با دیگران همراه شد و اگر امکان ندارد انسان موظف است به تنهایی از خواب غفلت به‌پا خیزد و در مسیر حق گام نهد.

3-6- یقظه در احادیث

1- الناس نیام فاذا ماتو انتبهوا؛ مردم در خوابند زمانی که می‌میرند از خواب غفلت و گرداب سستی بیرون می‌آیند؛ (مجلسی، 1360: 5) یعنی بر خلاف آنچه رایج است که مردگان به خواب ابد فرو رفته‌اند، پیامبر (ص) می‌فرماید: مردگان تازه بیدار می‌شوند، یعنی

100 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

وقتی می‌میرند بسیاری از مسائل برای آن‌ها روشن می‌شود و در حقیقت مرگ سرآغاز بیداری است.

مولانا می‌گوید:

يقظه آمد نوم حیوانی نماند انعکاس حس خود از لوح خواند

(مولوی، 1524/4:1381)

هر گاه انسان می‌میرد پرده‌های نفسانی از برابر چشم او کنار می‌رود و بیدار و خواب حیوانی از میان می‌رود و وارونه بودن ادراکات را در لوح وجود خود می‌بیند، یعنی در می‌یابد که تمام ادراکات او وارونه بوده است.

2- علی (ع) می‌فرماید: نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل؛ از تعطیلی و خواب عقل و از زشتی لغزش‌ها به خدا پناه می‌بریم، (خطبه 224) یعنی عقل آنجا که نمی‌فهمد تعطیل شده و آنجا که می‌فهمد و کاری نمی‌کند خاموش است. حضرت می‌فرماید: از این عقل که نمی‌فهمد یا می‌فهد و تعطیل شده به خدا پناه می‌برم.

3- اسهرو عیونکم و اضمروا بطونکم و استعملوا اقدامکم؛ ای انسان‌ها در آزادی خویش پیش از آنکه درهای امید بسته شود بکوشید، چشم‌های خود را باز کنید و از خواب غفلت بیدار شوید (شب زنده دار باشید) و از شکمبارگی پرهیز کنید در راه طاعت قدم بردارید و با اموال خود انفاق کنید، از جسم خود بگیرید و بر جان خود بیافزایید. (خطبه 183)

4- فاتقوا عباد الله و استعدوا للموت فقد اظلمکم کونوا قوما صیح بهم فانتبهوا و علموا ان الدنيا لهم بدار فاستبدلو؛ ای بندگان، از خدا بپرهیزید با اعمال نیک به استقبال مرگ بروید با امور ناپایدار دنیا امور پایدار را خریداری کنید ... آماده مرگ باشید که بر شما سایه افکنده است چون مردمی باشید که بر آن‌ها بانگ زدند و آن‌ها از خواب بیدار شدند و دانستند که دنیا خانه جاودان نیست و آن را با آخرت مبادله کردند (خطبه 64) یعنی ای بندگان خدا از خواب غفلت بیدار شوید و بدانید که دنیا ناپایدار و یک امر موهوم و خیالی است، بنیان این فریب و اوهام را درهم ریزید و آن را با امور پایدار مبادله کنید.

5- یا ایها الانسان ... ام لیس من نومتك یقظه؛ ای انسان چه چیزی تو را به گناه جرأت داده؟ آیا برای بیماری تو درمانی نیست؟ آیا خواب زدگی و غفلت تو بیداری ندارد؟ چرا آن‌گونه که به دیگران رحم می‌کنی به خود رحم نمی‌کنی؟ (خطبه 223) یعنی ای انسان غفلت و بیماری تو موجب جسارت و گستاخی تو نسبت به حضرت حق شده است آیا برای بیماری روحی تو درمانی نیست؟ آیا نمی‌خواهی از خواب غفلت بیدار شوی و از گرداب تنبلی رهایی یابی؟

6- و قد دارستکم الکتاب ... او النائم یتیقظ؛ حضرت امیر در نکوهش کوفیان می‌فرماید: کتاب خدا را به شما آموختم و راه و رسم استدلال را به شما آموزش دادم... ای کاش نابینا می‌دید و خفته بیدار می‌شد، (خطبه 180) یعنی ای کاش با آموزش کتاب خدا که آیتی برای بیداری انسان‌ها از غفلت و گرداب تنبلی دارد اربابان غفلت بیدار می‌شدند.

7- فافق ایها السامع من سكرتك و استیقظ من غفلتك؛ ای شنونده به‌هوش باش و از خواب غفلت که بیماری خطرناکی است بیدار شو. (خطبه 153)

8- ایقظوا بها نومکم؛ یعنی با تقوی و حرکت در چارچوب قوانین الهی خواب خود را به بیداری تبدیل کنید و بنیان فریب‌ها را فرو ریزید. (خطبه 191)

9- و استیقظوا هتف بکم؛ آگاه باشید به سخن عالم خدا شناس گوش فرا دهید، دل‌های خود را در پیشگاه او حاضر کنید و با فریادهای او بیدار شوید؛ (خطبه 108) یعنی با فریاد عالم خداشناس از خواب غفلت بیدار شوید و سیر به سوی حق را شروع کنید.

10- و من کری الغفله فی ناظرک بیقظه ...؛ سستی دل را با استقامت درمان کن و خواب زدگی چشمانت را با بیداری برطرف کن (خطبه 223) یعنی با بیداری از خواب زدگی بیرون بیا.

3-7- آثار یقظه (ارکان آن)

پیر هرات در صد میدان می‌گوید: یقظه سه رکن دارد:

1- نعمت‌های بزرگ را از او دیدن-2- جرم‌های بزرگ را از خود دیدن 3- عیار روزگار از زیادت و نقصان شناختن و دائم از مکر ترسیدن (انصاری، 1383: 12)

102 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

با یقظه دگرگونی‌هایی در وجود سالک به وجود می‌آید که عبارتند از:

اثر اول - اثر اول یقظه نگرش دل به عنایات حق و توجه به نعمت‌هاست، سالک با نور یقظه درمی‌یابد همه نعمت‌هایی که در وجود انسان یا خارج از وجود انسان است، برای انسان و به منظور حرکت وی به سوی مقصد اعلی و در جهت سوق دادن وی به سوی مطلوب است.

به عبارت دیگر سالک با نور بیداری در می‌یابد که همه آنچه در آسمان‌ها و زمین هست و همه آنچه در وجود انسان به ودیعت گذاشته شده است، برای این است که انسان به عنوان حامل امانت الهی به راه افتد و آن شود که در وهم نیاید و از خسرانی نجات یابد که در تصویری نگنجد.

رازی می‌گوید: معرفتی که در پی بیداری حاصل می‌شود سالک صادق را از اسفل السافلین به اعلی علیین می‌رساند (رازی، 1387:311)

توجه به نعمت چگونه حاصل می‌شود؟

خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: توجه به نعمت با سه امر حاصل می‌شود:

اول: بدانیم نعمت‌هایی مانند: عقل، زبان، سلامتی و ... حق بی‌شمار است و از شناخت حقیقت و عظمت آن‌ها ناتوانیم.

دوم: باید بدانیم ما استحقاق این نعمت‌ها را نداشتیم و حضرت حق از باب لطف به ما ارزانی داشته است.

سوم: بدانیم در حق نعمت‌ها کوتاهی کردیم و قادر به شکرگزاری آن نیستیم (طارمی،

1377: 61 و 62)

اموری که شناخت نعمت‌ها را خالص می‌کند:

اموری که شناخت نعمت‌ها را خالص می‌کند و تردیدی برای ما باقی نمی‌گذارد سه امر

است:

اول: نور عقل، آن کس که از نور عقل کامیاب شده نعمت الهی را می‌شناسد.

دوم: عنایت و لطف الهی و تابش معارف و انوار غیبی سبب شناخت نعمت می‌شود.

سوم: پند گرفتن از انسان‌های گرفتار؛ یعنی سالک از گرفتاری انسان‌های دیگر مانند بیماری، جنون و ... پند می‌گیرد و نعمت‌ها را می‌شناسد.

نکته: با شناخت نعمت‌ها برخی از آیات قرآن کریم که برای ارباب غفلت معنای روشن و دلنشینی ندارد، برای سالک معنا پیدا می‌کند از جمله:

الف: *والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده لعلکم تشکرون؛ و خدای متعال شما را از شکم‌های مادرها خارج نمود درحالی که چیزی نمی‌دانستید و برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد تا شاید شما شکرگزار باشید (نحل/78)* گوش‌ها برای شنیدن پیام‌ها، چشم‌ها برای شنیدن اشارت‌ها و نشانه‌ها، و دل‌ها برای خبر گرفتن از مطلوب است، تا راه حرکت به سوی معشوق را بیابید.

ب: *الم ترو ان الله سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض و اسبغ علیکم نعمه ظاهر و باطنه؛ آیا نمی‌بینید که خدای متعال همه آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است برای شما مسخر گردانیده و نعمت‌های ظاهری و باطنی را بر شما کامل نموده است؟!» (لقمان/20)* اگر به خود بیابید به خوبی می‌یابید که همه را برای شما و برای سیر عبودی شما مسخر کرده است.

چند عشق بازی با نقش سبو بگذر از نقش سبو و آب جو
صورتش دیدی ز معنی غافلی از صدف درّی گزین گر عاقلی

(مولوی، 1021/2:1384)

مولانا می‌فرماید: صورت ظاهری رو به فنا و نیستی می‌گذارد ولی عالم معنا جاودانه است، تا کی به نقش سبو عشق می‌ورزی و به آن اظهار علاقه می‌کنی؟ از نقش سبو صرف نظر کن و در طلب آب برو، تو صورت آن سبو را می‌بینی در حالی که از معنای آن غافلی، اگر عاقل باشی از صدف مروارید می‌گیری (زمانی، 277 / 1:1388)

اثر دوم- اثر دوم یقظه معرفت گناه و شناخت جرم و به دنبال آن سعی در تخلص از گناه و جرم است، با تابش نور یقظه در دل و جان و با بیداری از غفلت و جهل. بزرگی گناه

104 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

و جرم و خطر آن به اندازه‌ای که یقظه حاصل شده، معلوم گشته و خوف مخصوصی در دل سالک بوجود می‌آید که او را وادار به دوری از آن می‌کند.

به بیان دیگر سالک با نور بیداری، خیانت نفس خود را می‌بیند و از جنایات گذشته آگاه می‌شود (بینا، 1354: 34)

نکته: اهمیت و بزرگی گناه و خطر آن در ایمان ابتدایی چندان شناخته شده نیست، لذا می‌بینیم صاحبان ایمان ابتدایی با اینکه به گناه و جزای اخروی و خطرات آن ایمان دارند از گناه و جرم اجتناب نمی‌کنند و از آن وحشت نمی‌کنند و از آینده خود آن‌چنان نگران و مضطرب و خائف نمی‌باشند، گویی سالک حقایقی را یافته و به چیزهایی رسیده است که این‌ها نیافته‌اند، و یا گویی سالکان جدی گرفته‌اند و اینها جدی نگرفته‌اند.

سر مسئله چیست؟

سر مسئله این است که جهل، غفلت و زندانی بودن در هواها نمی‌گذارد صاحبان غفلت، به حقیقت گناه و بزرگی آن و نیز به خطر آن پی ببرند تا سعی در پاک نمودن خود از آن نمایند و خود را از خطر آن نجات دهند، این جهل و غفلت آن‌چنان آن‌ها را از حقیقت دور کرده است که در عین قرار گرفتن در پرتگاه آتش و خسران نه تنها خوف و نگرانی و اضطرابی ندارند، بلکه به لحاظ همان ایمان ابتدایی و عمل جزئی گمان می‌کنند که در طریق هدایت و از نجات یافته‌ها می‌باشند، از این رو نه از گناهان و جرایم گذشته و حال در اضطرابند، نه از مکر و استدراج می‌ترسند و نه از عاقبت امر خویش بیم دارند، مثل اینکه گناهی نبوده و یا گناه آن‌ها مهم نبوده و یا از خدای متعال قول حتمی بر بخشایش گناهان خود گرفته‌اند.

در آیات 54 و 55 و 56 سوره مؤمنون می‌فرماید: بگذار آنان در غفلت خود تا وقت معینی غوطه ور باشند، آیا گمان می‌کنند آنچه به آنان از مال و فرزندان می‌دهیم، از باب این است که می‌خواهیم خیرها و نعمت‌ها را از هر سو به آن‌ها برسانیم؟! مصیبت‌بار تر از همه اینکه، ارباب غفلت با وضعی که دارند، به حکم غفلت و بی‌خبری، نظر خاصی به اعمال و عباداتی که انجام داده‌اند داشته و طاعت‌هایشان همیشه در مد نظرشان بوده و در باطن خویش تکیه

و امید بخصوصی به آن‌ها دارند اما طاعت‌ها و عبادت‌های آن‌ها نه تنها کارهای نیکی نیستند بلکه نوعی خلاف ادب می‌باشند.

از آیات فوق استفاده می‌شود که غافلان گمان می‌کنند اگر برای مدتی مال و فرزندان به آنها داده‌ایم از آن جهت بوده که خیلی آن‌ها را دوست داشتیم و نزد ما احترامی داشتند که خواستیم هرچه زودتر به ایشان برسانیم، اما ما می‌خواهیم با دادن مال و فرزند، بیشتر در طغیان فرو روند و بازگشت آن‌ها ممکن نباشد و مجازات آن‌ها بیشتر شود.

زشت آید پیش آن زیبای ما	رو مکن زشتی که نیکی‌های ما
تو لَوای جرم از آن افراستی	خدمت خود را سزا پنداشتی
ز آن دعا کردن دلت مغرور شد	چون تو را ذکر و دعا دستور شد
ای بسا کس زین گمان افتد جدا	همسخن دیدی تو خود را با خدا
خویشتن بشناس و نیکوتر نشین	گرچه با تو، شه نشیند بر زمین

(مولوی، 337/2:1384)

مولانا می‌فرماید: برو کار زشت نکن که نیکی‌های ما در حضور آن معشوق زیبا، زشت نموده می‌شود، زیرا تو از آن جهت پرچم گناه و جرم را برافراشته‌ای که طاعت و خدمت خود را شایسته قبول او پنداشته‌های درحالی که ممکن است بسیاری از طاعات تو از شهوت نفس سرچشمه گرفته باشد، چون حق تعالی تو را مأمور ذکر و دعا کرد، از آن دعا دلت مغرور شد و موجب عجب تو شد، تو به خاطر این دعاها خود را با حضرت حق همسخن دیدی و چه بسیار انسان‌هایی که در اثر این گمان که با حق همسخن شده‌اند از خدا جدا می‌افتند، از این رو اگرچه شاه با تو روی زمین بنشیند ولی تو حد خویش را بشناس و ادب را رعایت کن و گستاخی نکن. (زمانی، 1388: 121 / 2)

آگاهی بر جنایت از چند راه حاصل می‌شود :

الف: سالک بداند که گناه و معصیت برای روح او بسیار خطرناک است و روح او را کدر می‌کند و چه بسا آن را واژگون می‌سازد.

106 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

ب: سالک باید آستین بالا زند و اثرات گناه را با توبه و انجام کار نیک و جبران کوتاهی‌ها از بین ببرد. ج: سالک باید خود را از بردگی جنایت و زنجیری که گناه به گردن او افکنده نجات دهد.

مطالعه جنایت با سه چیز صحیح است.

- 1- بزرگداشت حق: اگر حق را بزرگ بدانیم تخلف از فرمان او را بزرگ می‌دانیم.
- 2- معرفت به حقارت نفس: اگر نفس را حقیر بدانیم آن وقت درک می‌کنیم گستاخی انسان ناچیز در برابر خدایی عظیم بسی نارواست.
- 3- باور داشتن کیفر الهی: در صورت باورداشتن کیفر الهی از گناه پرهیز می‌کنیم. نکته: با حصول یقظه و با بیدار شدن از غفلت، معرفت حق نیز کامل‌تر گشته و در نتیجه، عظمت حق جلوه بیشتری در قلب سالک پیدا می‌کند و ساحت قدس حق را بسیار بزرگ و برتر می‌بیند.

به بیان دیگر، هرچه پرده‌های جهل و غفلت و اوهام و خیال برطرف شود، جلال حضرت حق و عظمت او و علو ساحت قدس او بیشتر معلوم می‌گردد، یعنی جهل و غفلت موجب می‌شود که انسان مغرور شود و خود را در امنیت کامل ببیند.

یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم؛ ای انسان چه چیزی تو را نسبت به پروردگار کریمت مغرور ساخت؟ (انفطار / 6) در روایت داریم جهله، یعنی آنچه انسان را در برابر مقام ربوبیت به غرور می‌کشد و مغرور می‌کند، همان جهل و نادانی اوست، به عبارت دیگر غفلت و نادانی انسان را به شکل‌های متنوع مغرور نموده و در وادی‌های خطرناک می‌اندازد.

با تابش نور یقظه، قلب سالک در برابر عظمت حق و عزّ قدس او از حالت خاصی برخوردار می‌گردد. گناه و جرم را بسیار خطرناک و طاعات و عبادات و مجاهدت‌های خود را بسیار ناقص و آمیخته و ناچیز و نا متناسب می‌یابد و در عین تلاش، از افراط در قصور و تقصیر خود شرمسار بوده و برای خود نقطه روشنی در مقام عبودیت نمی‌یابد و همیشه خود را مجرم و مقصر و شرمنده می‌بیند و از مواجه شدن با پروردگارش خائف و نگران و مضطرب می‌باشد.

مولانا می‌گوید: چیست تعظیم خدا افراشتن
خویشتن را خوار و خاکی داشتن
(مولوی، 3008/1:1384)

تعظیم خدا آن است که خود را مانند خاک بی ارزش و خوار و بی مقدار بدانیم. اثر سوم - اثر سوم یقظه شناسایی اموری است که موجب قرب یا نقصان در زندگی می‌شود؛ یعنی با یقظه درک می‌کنیم چه اموری سبب زیادی حال و قرب به حق است و چه اموری موجب پستی و نقصان حال و مرتبه انسانی است که با چند امر حاصل می‌شود:

الف: عمر را به بطلالت نگذرانیم و لحظات زندگی را به امور فانی سپری نکنیم.

ب: نسبت به آینده بخیل باشیم و عمر را در امور بی ارزش صرف نکنیم.

ج: آنچه از دست داده‌ایم جبران کنیم و آینده را آباد کنیم.

به عبارت دیگر؛ سالک باید فراز و نشیب روزگار را بشناسد و آنچه را باعث فزونی حال و رتبه‌اش می‌شود درک کند و به آنچه موجب حرکت عمر اوست آگاه باشد تا روزگار را به بیهودگی نگذراند و از تباه ساختن عمر دوری کند و آنچه را از دست داده جبران نماید و با بخل به آینده بنگرد، یعنی آینده را بیهوده از دست ندهد تا بتواند آینده خود را آباد سازد.

شناخت زیاده و نقصان به سه چیز است:

1- فراگیری علم، سالک آنچه را موجب نجات یا هلاکت می‌شود بیاموزد، به عبارت دیگر آنچه را موجب زیادی حال و بهره‌گیری از عمر است بیاموزد و آنچه را موجب هلاکت و نقص است بشناسد.

2- حرمت‌ها را نگه دارد و حریم احکام الهی را نشکند و به آنچه معشوق دعوت می‌کند گردن نهد.

3- با دانشمندان شایسته همنشین شود، زیرا همنشینی با بزرگان و پاکان و کسانی که از عادت‌ها رها شده‌اند انسان را از هلاکت رهایی می‌دهد.

نکته: نفس به مقتضای طبیعت خود به بیهودگی و شهوت گرایش دارد؛ لازم است با هوشیاری و گردن نهادن به سختی‌ها و همنشینی با انسان‌های شایسته و دوری جستن از سستی این عادت‌ها را رها کند، چون این عادات موجب غفلت می‌شود.

4- نتیجه گیری

نتایجی که از این مقاله گرفته می شود عبارتند از :

- 1- اساس سیر و سلوک بیداری و بیرون آمدن از عالم بی خبری است .
- 2- بیداری بر دو قسم است: بیداری که با تذکر و سخنرانی به وجود می آید و بیداری که با توجه و عنایت حق پدید می آید.
- 3- قرآن ریشه و اساس تمام تحولات و دگرگونی های اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی را بیداری و برخاستن از خواب غفلت می داند.
- 4- روایات زیادی به انسان هشدار داده اند که از خواب غفلت بیدار شود.
- 5- در اشعار حافظ و مولانا اشعار زیادی در ارتباط با مقامات عرفانی و منازل سیر و سلوک وجود دارد که بنیان اوهام و خیالات را درهم می ریزند و انسان را متنبه می کنند.

کتاب نامه :

قرآن کریم

نهج البلاغه

مفاتیح الجنان

انصاری، عبدالله بن محمد. 1383. *منازل السائرین، علل المقامات و صد میدان*. گردآورنده: روان فرهادی. تهران.

پور یوسف، عباس. 1389. *خلاصه تفسیر المیزان و نمونه*. چاپ پنجم. نشر شاهد.

جوادی آملی، عبدالله. *تفسیر موضوعی قرآن کریم*. چاپ دوم. نشر اسراء.

رازی، نجم الدین. 1387. *مرصاد العباد*. به اهتمام محمد امین ریاحی. چاپ سیزدهم. تهران: علمی و فرهنگی.

زمانی، کریم. 1388. *شرح جامع مثنوی معنوی*. چاپ بیست و دوم. انتشارات اطلاعات.

سجادی، سید جعفر. 1361. *فرهنگ علوم عقلی*. انتشارات اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
سعادت پیرو، علی. 1380. *جمال آفتاب هر آفتاب بر نظر*. شرحی بر دیوان حافظ. چاپ اول. نشر احیاء الکتاب.

طارمی، صفی الدین محمد. 1377. *انیس العارفين*. تحریر فارس شرح عبد الرزاق کاشانی بر منازل السائرین خواجه عبدالله. چاپ اول. انتشارات روزنه.

عربی، محی الدین. *تفسیر القرآن الکریم*. بیروت: انتشارات دارالاندلس.

فیض کاشانی، محسن. 1404. *وافی*. قم: کتابخانه مرعشی نجفی.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن. 1385. *رساله قشیریہ*. ترجمه ابوعلی حسن عثمانی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چاپ نهم. تهران: علمی و فرهنگی.

محدث، جلال الدین. 1373. *شرح غرر و درر عبد الواحد آمدی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- 110 فصل نامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»
- محمدی، سید کاظم. 1376. *المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه*. چاپ دوم. نشر موسسه تحقیقاتی امیر المومنان.
- مجلسی، محمد باقر. 1366. *بحار الانوار*. چاپ دوم. تهران: نشر اسلامی.
- مولوی، جلال الدین محمد. 1384. *مثنوی معنوی*. بر اساس نسخه نیکلسون. چاپ اول. نشر سراب نیلوفر.
- نیشابوری، عطار. 1379. *تذکره الاولیاء*. چاپ هشتم. انتشارات بهزاد.
- هجویری، ابوالحسن. 1387. *کشف المحجوب*. شرح محمود عابدی. چاپ چهارم. تهران: نشر سروش.
- هروی، حسینعلی. 1367. *شرح غزل های حافظ*. چاپ اول. نشر نو.